



## ارتباطات و توسعه ملی

نویسنده: نجو کو ای. آوا  
ترجمه: علی اصغر محکی

مقدمه

اگر قرن هیجدهم را قرن انقلاب صنعتی در اروپای غربی و آمریکای شمالی و قرن نوزدهم را قرن تولید انبوه و تولد جامعه مصرف کننده در غرب بدانیم، قرن بیستم، قرن استعمارزدایی و توسعه در جهان سوم است. اصطلاح «جهان سوم» (که جایگزین «کشورهای عقب افتاده» شده و به کشورهایی از آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین گفته می‌شود) اخیراً در بسیاری از حوزه‌ها، در حال دگرگونی است.

در غرب، دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی - که متناسب با سازمان‌های موجود برای کارکردهای در حال تغییر است - به تدریج و گاهی در مدت چند قرن، به‌طور تکاملی و تدریجی و عمدتاً از طریق گسترش غیر ارادی شکل می‌گیرد. برعکس، در قرن حاضر در

کشورهای جهان سوم تغییر و دگرگونی، سریع و گاهی اوقات ناگهانی است. این تغییر به‌طور آگاهانه یا تحریک و تهییج «سرامدان نوگرا» یا «مأموران تغییر» است و بیشتر - اگر نگوئیم همه - ایده‌ها و الگوهای تازه‌ای که مردم به پذیرش آنها تشویق می‌شوند، خاستگاه خارجی دارند. (بلک Black ۱۹۶۶، ایزمان Esman ۱۹۶۹).

این پرسش پیش روی جهان سوم است که چگونه آنچه طی چند قرن در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی صورت گرفت، در مدت چند سال در کشورهای آنان انجام خواهد شد؟

علاوه بر این، پرسش‌های دیگری نیز وجود دارد که غالباً در تحقیقات علوم اجتماعی و تحلیل اقدامات جهان سوم

نادیده گرفته شده است. آیا تکاپو برای رسیدن به کشورهایی که زودتر مسیر توسعه را پیموده‌اند، براساس یک نیاز عملی است؟ یا یک نیاز روانی؟ اگر بعضی جوامع توسعه یافته‌اند و گروهی دیگر در حال توسعه هستند، چگونه جایگاه و مرتبه عقب افتادگی‌ها را روی پیوستار توسعه تعیین کنیم، در حالی که گروه پیشرو، توسعه خود را متوقف نساخته‌اند؟ آیا برای کارشناسان (داخلی و خارجی) ممکن است نیازهای فرهنگی و اجتماعی روستائیان را بدون شنیدن صحبت‌هایشان درک کنند؟ آیا توسعه به آنچه هاملینک Hamelink آن را «همزمانی فرهنگ فراملی» می‌نامد، منتهی نخواهد شد؟ (هاملینک، ص ۲۶) برای روستاییانی که هنوز انعطاف روانی لازم برای توسعه به دست نیاورده‌اند و با اطلاعات ناموزون

مراحل توسعه رویه‌رو می‌شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ (مثلاً شعار تعدیل اقتصادی غرب و یا کاربرد برنامه‌های تنظیم خانواده: «خانواده‌های کوچک، خانواده‌هایی خوشبخت هستند»، با فرهنگ، باورهای ذهنی و شرایط اقتصادی روستاییان همخوانی ندارد). بیشتر فرهنگ‌های جهان سوم داشتن بچه بیشتر را ارزشمند می‌دانند و این به علت نقش فرزندان به عنوان بخشی از نیروی کار در زندگی کشاورزی و نیز کارکرد آنان در زمان بازنشستگی است که به والدین پیر و ناتوان خود کمک می‌کنند و به همین علت خانواده‌های بزرگ و پرجمعیت، در جوامع روستایی خوشبخت تر تلقی می‌شوند.

فرهنگ‌های غربی، فردگرایی را تشویق می‌کنند و برای «خودکامروایی فردی» ارزش زیادی قائلند؛ به طوری که فیلیپ Philip و متزگر Metzger یادآوری می‌کنند: «ما هر کدام طبل خودمان را می‌زیم، و هر کدام با مارش خودمان قدم‌رو می‌رویم». (فیلیپ و متزگر، ۱۹۷۶، ص ۷۸). بر عکس، بیشتر فرهنگ‌های جهان سوم، داشتن حسن‌مشترک و فعالیت جمعی را تشویق می‌کنند. ارزش‌های آنان، الگوهای گسترده‌ای را که در هم تنیده از افراد و گروه‌هاست محترم دانسته و بافت منسجم‌تر اجتماع را پاس می‌دارد. (Awal, 1981)

این نوع پرسش‌ها، جنبه‌های بسیار متفاوت زندگی اجتماعی را در جوامع مختلف نشان می‌دهد و در نتیجه جهت‌ها را روی پیوستار توسعه از هم متمایز می‌کند. آنچه کشورهای جهان سوم را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد، مبانی مشترک مورد تفاهم آنان در مورد نظریه توسعه است. این مقاله، مفهوم «توسعه»، ابعاد و محورهای آن را به همراه سه موضوع مهم در توسعه ملی بررسی می‌کند که عبارتند از: «برنامه‌ریزی و ارزیابی‌آن»، «تمرکززدایی» و «مشارکت».

### مفهوم توسعه

چند واژه برای بیان مراحل وقوع تغییر اجتماعی در جامعه، به کار گرفته شده است. فری Frey و دیگران از این واژه‌ها با عناوین رشد growth، «نوگرایی» modernization، «صنعتی شدن»

■ اگر قرن هیجدهم را قرن انقلاب صنعتی در اروپای غربی و آمریکای شمالی و قرن نوزدهم را قرن تولید انبوه و تولد جامعه مصرف‌کننده در غرب بدانیم، قرن بیستم، قرن استعمارزدایی و توسعه در جهان سوم است.

■ در قرن حاضر در کشورهای جهان سوم تغییر و دگرگونی، سریع و گاهی اوقات ناگهانی است.

industrialization، «اروپایی شدن» europeanization، «انقلاب فرهنگی و اجتماعی» sociocultural evolution و حتی «مسیحی شدن» christianization نام برده‌اند. (فری، ۱۹۷۳، ص ۳۴۰)

بعضی از این واژه‌ها، طرفدارانی دارند. گرچه ممکن است این واژه‌ها برای فهم سازگاری تاریخی ارگانیسم سازمان‌های تغییر دهنده، سودمند باشد، اما برای توصیف و اندازه‌گیری پدیده‌های موردنظر توسعه ملی نامناسب‌اند. بعضی از این واژه‌ها مانند «رشد»، کلی هستند، حال آن که واژه‌های دیگر، مثل «صنعتی شدن»، محدودند. با وجود این، واژه‌های دیگری همچون «غربی‌گرایی» و «نوگرایی» مبهم و کوتاه‌بینانه، به شدت قوم‌مدارانه و به طرز حیرت‌آوری فرجام‌گرایانه هستند (الیوت Elliot و گلدینگ Golding، ۱۹۷۳، فری، ۱۹۷۳)، این واژه آخر (نوگرایی)، قائل به وجود دیواری سخت میان «تجدد و سنت» است و مفهوم دوگانگی را القا می‌کند.

جامعه سنتی معمولاً به عنوان جامعه‌ای ایستا، روستایی و بی‌سواد تصور می‌شود، اما تصویری که از جامعه مدرن داریم، جامعه‌ای پویا، صنعتی، شهرنشین و عقلانی است. گرچه این قبیل برداشت‌ها واقعی و درست به نظر می‌رسند، اما نتیجه‌گیری از آنها، برارزش‌هایی مبتنی است که ماهیتی قوم‌گرایانه دارند. در واقع، همه جوامع،

ترکیبی از ارزش‌های سنتی و مدرن هستند؛ برای مثال تاجگذاری در بریتانیا همراه با مراسم سنتی است و یا حکام کشورهای آفریقایی مراسم نظامی را به شیوه غربی برگزار می‌کنند.

واژه «نوگرایی» به عنوان یک اندیشه یا معیار نامناسب است، زیرا دانشمندان مختلف، معانی متفاوتی از آن ارائه می‌کنند. مثلاً بلک (۱۹۶۶، ص ۷)، نوگرایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «فرایندی است که توسط سازمان‌های رشدیافته تاریخی - که برای اعمال سریع تغییر سازگار شده‌اند - به وجود آمده است و به افزایش بی سابقه دانش بشری و امکان کنترل بیشتر بر محیط کمک می‌کند و سرانجام انقلاب علمی را سبب می‌شود». اما راجرز Rogers نوگرایی را چنین می‌بیند: «فرایند دگرگونی افراد است از یک روش سنتی به سوی شکلی پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر از زندگی و تغییر سریع روش زندگی» (۱۹۶۶، ص ۱۴).

براساس نظر راجرز، «نوگرایی در سطح فردی برابر با توسعه در سطح جامعه است». بنابراین آنچه بلک در نظر دارد، فرایند سطح کلان است و آنچه راجرز می‌بیند، فرایندی در سطح خرد می‌باشد. این تعاریف از نظر منطقی، کافی نیست، زیرا اندیشه‌ای را بیان می‌کند که واحدهای تحلیل آن در بسیاری اوقات انحصاری است. به علاوه این تعاریف در مورد منبع تغییر، ابهام دارند. از این‌رو در تعریف

واژه‌هایی همچون «نوگرایی» و حتی «توسعه» تأثیر جوامع غیر صنعتی بر توسعه کشورهای صنعتی غرب نادیده گرفته می‌شود: «به راحتی فراموش شده است که هند، چین، ایران و مصر، تمدن‌های باستانی و مراکز قدیمی شهرنشینی بوده‌اند و فرهنگ‌های غنی آنها در حقیقت الگوی کهنی برای فرهنگ‌های معاصر غربی است»: (راجرز، ۱۹۸۶، ص ۴). نیز همان گونه که بلک می‌گوید: «حتی کشورهای پیشرفته تر هم هنوز در حال نوگرایی هستند و تنها از راه یک تلاش ذهنی می‌توان حدس زد که کدام یک از ویژگی‌های توسعه در بین این کشورها مشترک است و کدام ویژگی‌ها منحصر به فرد است.» (۱۹۶۶، ص ۹).  
به‌تازگی، کارشناسان توسعه برای

اجتماعی هستند. ایراد اساسی این رهیافت، توجه محدود آن به نیازهای مادی است، اما با توجه به جانبداری‌هایی که از این رهیافت می‌شود ارزش آن در این است که «بنیادی نیرومند برای تحلیل سازماندهی و سیاست‌گذاری فراهم می‌آورد» (استریتین و دیگران، ۱۹۸۱، ص ۲۳).

اما در این رهیافت، اندازه‌گیری چگونه صورت می‌گیرد؟ استریتین و همکارانش (۱۹۸۱، ص ۶۹) چهار رویکرد کلی برای اندازه‌گیری پیشنهاد می‌کنند. نخستین پیشنهاد «تعدیل مقیاس تولید ناخالص ملی GNP» است. آنان کمبودهای ذاتی شاخص‌های سنتی تغییر اجتماعی و توسعه، مانند سرانه تولید ناخالص ملی را قبول دارند و روش‌هایی را برای به‌دست

■ این پرسش پیش روی جهان سوم است که چگونه آنچه طی چند قرن در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی صورت گرفت، در مدت چند سال در کشورهای آنان انجام خواهد شد؟  
■ فرهنگ‌های غربی، فردگرایی را تشویق می‌کنند و برای «خود کامروایی فردی» ارزش زیادی قائلند.

اندازه‌گیری میزان توسعه، اصطلاحات عملیاتی آن را معرفی کرده‌اند. دو رهیافت «نیازهای اساسی» basic needs و «توسعه انسانی» human development حاوی محک‌هایی هستند. در رهیافت نیازهای اساسی، ارضای نیازهای اساسی مانند خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش، آب و بهداشت همه شهروندان به منظور جلوگیری از بیماری، سوءتغذیه و تسنگدستی - که همراه گرسنگی و بی‌خانمانی است - برای رسیدن به توسعه در اولویت قرار دارد. (استریتین Streen و دیگران، ۱۹۸۱) و رفع این نیازها شاهدهی بر توسعه یافتگی یک جامعه است. همزمان، تغذیه مناسب و کافی، مسکن، تأمین آب سالم و آموزش همگانی، شرط‌های لازم برای پیشبرد توسعه و تغییر

آوردن بعضی از وجوه رفاه انسانی توسعه، پیشنهاد می‌کنند و نیز شیوه‌هایی را برای اصلاح شاخص‌های فراملی اطلاعات ارائه می‌دهند.

دومین پیشنهاد، رویکرد مشهور «شاخص‌های اجتماعی» social indicators است که در جست‌وجوی تعریف «معیارهای غیر پولی پیشرفت اجتماعی» است. سومین رویکرد، پیشنهاد استریتین و همکارانش است؛ «سیستم‌های حسابداری اجتماعی» social accounting systems که «یک چارچوب سازمانی برای بعضی از شاخص‌های اجتماعی» ارائه می‌کند. چهارمین رویکرد، توسعه «شاخص‌های مرکب» است و شاخص‌های گوناگون اجتماعی را برای ایجاد یک شاخص واحد توسعه انسانی یا به عبارتی «کیفیت

زندگی» در یک جامعه معین، مورد استفاده قرار می‌دهد.

رویکرد پنجمی نیز در ابتدای راه است: «مصاحبه کردن با مردم و هر کدام را روی طیف نیازهای اساسی (از صفر تا ده) قرار دادن»، این‌کار نشان می‌دهد که نیازهای اساسی هر فرد تا چه اندازه در همان مکانی که در گذشته برآن تصریح داشته‌اند، قرار می‌گیرد. این رویکردها را می‌توان با رویکرد «تغییرات ضروری» mutatis mutandis سازگار کرد. رویکرد تغییرات ضروری، توسعه اجتماعی و انسانی را در هر فرهنگ معین، می‌سنجد. گروه «توسعه انسانی»، که بر توسعه مردم تأکید می‌ورزند، در اصول مشابه یکدیگرند. توسعه انسانی می‌گوید اگر چه توسعه را می‌توان با حاصل جمع‌های اقتصادی یا اقدامات مادی تکنولوژیک اندازه گرفت، اما تنها وجه ارزشمند ذاتی در توسعه ملی، توسعه انسانی است. صاحب‌نظران این مکتب عبارتند از کارشناسان توسعه و پزشکان و محققانی از شمال و جنوب. همچنین این مکتب بر توسعه منابع انسانی تأکید دارد و براین مبانی متکی است:

الف) آموزش و پرورش؛ شامل آموزش علوم ابتدایی در کشورهای جهان سوم است، زیرا فن آوری نمی‌تواند در جوامعی که آمار بیسوادی بسیار بالاست شکوفا شود.

ب) تغذیه و سلامتی، که مستلزم اقدام هم‌زمان در چندین بخش است: کشاورزی، بهداشت عمومی (مصونیت و کنترل بیماری اسهال)، آموزش اصول بهداشت و پشتیبانی وسایل ارتباط جمعی در گسترش اطلاعات و کمک به بسیج اقدامات سراسری.

ج) بهبود موقعیت زنان از راه برابری فرصت‌های تحصیلی و مشارکت بیشتر زنان در تصمیمات مؤثر بر زندگی، خانواده و جامعه‌شان.

د) وقوع انقلاب‌های علمی و فن‌آورانه جدید در حوزه‌های مختلف

اطلاع‌رسانی، زیست فن شناسی، مواد و انرژی. مکتب توسعه انسانی می‌گوید، این فن‌آوری‌ها می‌تواند برای هدف مرکزی توسعه - که همان انسان است - مهیا شود. (حق و کردار، ۱۹۸۶).

در نظریه توسعه انسانی، موضوع «اندازه‌گیری» به‌طور جدی مطرح نشده است، اما آشکارا از نقش محوری زنان در توسعه حمایت شده و به معیارهایی مانند «شاخص سلامت جسمانی و رفاه مردم»، «امید به زندگی، آمار مرگ و میر نوزادان، آمار بیماری، سطوح تغذیه و آمار سواد» و همچنین شاخص‌های غیر مادی برای سنجش موقعیت شغلی (کمی و کیفی)، انسجام و ثبات اجتماعی و آزادی سیاسی، اشاره شده است. (حق Hag و کردار Kerdar، ۱۹۸۶، صفحه ۳).

#### ابعاد توسعه

از زمانی که محققان ترتیبات مورد نظر خودشان را به عنوان تنها محرک یا موتور اولیه تغییر در جامعه، مد نظر قرار دادند، مشکل «مفهوم سازی» به وجود آمد. به سبب رقابت میان محققان برای اولویت دادن به رشته‌ها در حوزه توسعه، روی توسعه اقتصادی، توسعه آموزشی، توسعه سیاسی، توسعه وسایل ارتباطی و مانند اینها تأکیدات متفاوتی صورت می‌گیرد. در ابتدا، رشد اقتصادی به عنوان هدف اصلی توسعه ملی در نظر گرفته شد. بدیهی است که براین اساس ثروت معیار خوشبختی است. اما همان گونه که یک مفسر زیورک در باره توسعه اقتصادی گفته است، ثروت به معنی خوشبختی نیست چون بدین ترتیب آمریکایی‌ها خوشبخت‌ترین مردم جهان هستند:

«مقایسه میزان خوشبختی غربی‌ها با غیرغربی‌ها دشوار است، اما در میان غربی‌ها احتمالاً مردم آمریکا بیشتر از سایرین در آرزوی خوشبختی‌اند، که این حداقل خوشبختی است. شواهد فراوانی درباره اعتیاد آمریکایی‌ها به مسکن‌ها، قرص‌های خواب‌آور، قرص‌های محرک،

قرص‌های رهایی از سردرد و معجون‌های کمک به تحمل غصه، وجود دارد و این‌که آمریکایی‌ها می‌توانند این داروها را به راحتی از روی پیشخوان داروخانه‌ها بدون تجویز پزشک خریداری کنند و نیز در مورد اعتیاد به داروهای ممنوع که بسیاری از آمریکایی‌ها به آنها پناه می‌برند. تقریباً نیمی از جوانان آمریکایی مجبورند برای تخفیف تشویش زندگی و کاهش افسردگی از آرامبخش‌ها، مواد خواب‌آور، داروهای خطرناک ضدپیشانی، که معمولاً با تجویز پزشک تهیه می‌شود، استفاده کنند. با بررسی گزارش‌های تاریخی زندگی مستعمره‌نشین آمریکا نمی‌توان مطمئن شد که آمریکایی‌های قرن بیستم خوشبخت‌تر از اجداد مستعمره‌نشین‌شان در گذشته هستند. در حالی که درآمد پدران

بخش‌ها در چشم انداز توسعه دیده شود. مدل تحلیل مراحل «روستو» Rostow، برای توسعه اقتصادی، در ابتدا یک مرحله سنتی را لازم می‌داند؛ جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی با یک بخش کوچک بازار: «هر نفوذ اجباری از سوی بازار، برای فرایند توسعه ضروری است» (فری، ۱۹۷۳، ص ۳۶۹). او به‌خصوص مرحله «خیزش» take off را چنین توصیف کرده است: «وجود یا پیدایش سریع یک چارچوب سیاسی، اجتماعی و نهادی، که انگیزه‌ها را برای بخش مدرن و تأثیر بالقوه خیزش به کار می‌اندازد و یک ویژگی پیش‌رونده به رشد، می‌دهد»، روستو یک سیستم اطلاعاتی و فن‌آورانه را برای آسان کردن ارتباط میان آژانس‌های توسعه در نظر می‌گیرد. (روستو، ۱۹۶۰، صفحه ۳۸).

■ آنچه کشورهای جهان سوم را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد، مبانی مشترک مورد تفاهم آنان در مورد نظریه توسعه است.

■ جامعه سنتی معمولاً به عنوان جامعه‌ای ایستا، روستایی و بی‌سواد تصور می‌شود، اما تصویری که از جامعه مدرن داریم، جامعه‌ای پویا، صنعتی، شهرنشین و عقلانی است.

ارتباطات ابزاری غیر قابل اجتناب در پیشبرد اهداف مرحله پنجم مدل روستو (مصرف انبوه) است. اما نوشته‌های روستو و دیگر اقتصاددانان درباره رشد اقتصادی، غالباً به بیان خدمات مشارکتی عوامل غیراقتصادی در توسعه ملی می‌پردازد. اما هاگن، دومین اقتصاددان برجسته‌ای که نقش‌گرایش‌های اجتماعی، رفتار مخاطره‌آمیز و اوضاع سیاسی را در شتاب دادن به توسعه اقتصادی یادآور شده است، می‌گوید که «واقعاً بدون استثنا، اقتصاددانانی که این نوع افرازه‌های زودگذر را مطرح کردند و بعداً به سوی ارائه نظریه‌های رشد اقتصادی پیش رفتند، گویی این تصدیق‌ها را تعبیری کافی و کامل می‌دانستند». (۱۹۶۲، ص ۳۷) همین واقعیت در مورد صاحب‌نظرانی وجود دارد

آنان بیش از ۲۵۰ تا ۳۰۰ دلار در سال نبوده است، به‌نظر می‌رسد که از نسل جدید آمریکایی‌ها خوشبخت‌تر بوده‌اند. (هاگن Hagen، ۱۹۸۰، ص ۱۰).

اگر سیاست‌ها و تصمیمات مربوط به توسعه با توجه به دیدگاه‌های هاگن اتخاذ می‌شد، شاید اساس بحث در برنامه ریزی توسعه براین فرض قرار نمی‌گرفت که با صعود یک کشور به سمت فراوانی، خوشبختی‌اش افزایش می‌یابد و یا این‌که جوامع به موازات کسب فراوانی، در مقایسه با دیگران سعادت بیشتری به‌دست می‌آورند. با وجود این، واقعیت مسلم این است که رشد اقتصادی جزء تکمیل‌کننده و ضروری توسعه ملی است. بنابراین، رشد اقتصادی باید با توجه به تأثیرپذیری و تأثیرگذاری‌اش بر رشد سایر

که درباره ارزش آموزش در امر خطیر توسعه مطالبی نوشته‌اند و یا دانشمندان علوم سیاسی که توسعه سیاسی را کلید فهم محرک‌های تغییر، در دوره پیش از استقلال می‌بینند. در کشورهای جهان سوم عرصه ارتباطات به عنوان عاملی بالقوه برای شتاب بخشیدن به تغییر، در آغاز آشکار نبود، اما بعدها حضورش در صحنه توسعه نمایان شد و به عنوان یک موتور قوی تغییر و توسعه ملی جایگاهی ویژه یافت.

مطالعه لرنر (Lerner ۱۹۵۸)

درباره نوگرایی در خاورمیانه، ایران و ترکیه نشان داد که مشارکت در شبکه ارتباطات عمومی، به ویژه به مراحل گذار از زندگی سنتی به زندگی مدرن کمک می‌کند و آگاهی مردم را درباره وقایع در حال رخداد در دوردست‌ها افزایش می‌دهد. بدین وسیله افق‌های تجربه و آگاهی مردم گسترش یافته و با مجموعه‌ای از عقاید و باورهای دیگر آشنا می‌شوند.

در این مسیر، به منظور جایگزینی تجربه و پیشبرد مراحل تغییر فکر، «مهارت‌های اولیه ارتباطی، مورد نیاز انسان مدرن است» (لرنر، ۱۹۵۸، ص ۴۱۲). کتاب لرنر با عنوان «گذار از جامعه سنتی»، اوج یک دهه مطالعه درباره پویایی تغییر و مقایسه آثار مجراهای شفاهی و کانال‌های رسانه‌ای مدرن، در تقویت تحرک ذهنی است. یافته‌های لرنر گرچه قابل بحث است، اما نشان داد که رسانه‌ها در مقایسه با اخبار شفاهی، به طور مؤثری تحرک را در میان افرادی گسترش می‌دهند که تا اندازه زیادی مراحل قبلی تحرک جغرافیایی و اجتماعی را گذرانده‌اند (صفحه ۵۵). نکته شایان توجه در بحث ما، بیانیه لرنر است: «جامعه غیرمدرن، فاقد یک سیستم مؤثر رسانه‌های جمعی است.» این گفته، واژه به واژه توسط آژانس‌های توسعه و رهبران جهان سوم به کار گرفته شد. در نتیجه کشورهای جهان سوم، زیرساخت‌ها و بنساخت‌های رسانه‌ای را پی‌ریزی کردند و

■ **براساس نظر راجرز، «نوگرایی در سطح فردی برابر با توسعه در سطح جامعه است.»**

■ **در تعریف واژه‌هایی همچون «نوگرایی» و حتی «توسعه» تأثیر جوامع غیر صنعتی بر توسعه کشورهای صنعتی غرب نادیده گرفته می‌شود.**

■ **به راحتی فراموش شده است که هند، چین، ایران و مصر، تمدن‌های باستانی و مراکز قدیمی شهرنشینی بوده‌اند و فرهنگ‌های غنی آنها در حقیقت الگوی کهنی برای فرهنگ‌های معاصر غربی است.**

سیاست اعطای کمک خارجی به طور آشکار به سوی کاربرد مجراهای ارتباطی مدرن در خدمت به توسعه ملی تغییر یافت.

با نگاه به نظریه‌های قبلی، این دیدگاه که وسایل ارتباط جمعی می‌توانند به توبه خود علت یا عامل موثر در تغییر اجتماعی باشند، خیلی خوشبینانه به نظر می‌رسد، اما بیشتر مباحث اظهار شده توسط بازیگران اصلی نمایش ارتباطات توسعه (لرنر، راجر، شرام Schramm، و اتیل دسولاپل Ithiel de sola pool) در آن زمان پذیرفتنی به نظر می‌رسید. چندی بعد، روش نظری ارائه شده توسط لرنر درباره وسایل ارتباط جمعی، با الگوی تفصیلی تحقیق مورد دفاع راجرز منطبق شد. تحقیق راجرز درباره «نشرآوری‌ها» به ویژه در کشاورزی، ارزش ارتباطات را در توسعه اقتصاد و کشاورزی نشان داد، به حوزه ارتباطات کمک اساسی کرد و به بهره‌مندی آن از امر توسعه - از اواسط دهه ۱۹۶۰ - برتری بخشید. با گذشت زمان، شاخص‌های ارتباطی و معیارهای توسعه وسائل ارتباطاتی به عنوان شاخص‌های توسعه ملی حکمفرما شدند. استانداردهای حداقلی برای توسعه رسانه‌ها در دوران پس از استقلال، توسط یونسکو و به شرح زیر مورد توجه قرار گرفت:

\* ۱۰۰ نسخه روزنامه روزانه به‌ازای هر ۱۰۰۰ نفر

\* ۵۰ گیرنده رادیویی به‌ازای هر ۱۰۰۰ نفر

\* ۲۰ صندلی سینما به‌ازای هر ۱۰۰۰ نفر

\* ۲۰ گیرنده تلویزیون به‌ازای هر ۱۰۰۰ نفر

توافق عمومی روی ضرورت نیاز به شبکه وسایل ارتباط جمعی، و ارزش این شبکه در تأثیرگذاری سریع و اساسی در تغییر، باعث غفلت از دشواری‌ها شد (آوا، ۱۹۸۲، صص ۹ - ۱۱). مسأله مهم این بود که سازوکار بازخورد در شبکه رسانه‌ها پیش‌بینی نشده بود، به علاوه هیچ تلاشی برای طراحی این نوع سازوکارها صورت نمی‌گرفت. توسعه ارتباطات تنها در یک جهت از بالا به پایین توسط طراحان و مجریان برنامه‌های توسعه حرکت می‌کرد؛ و عوامل تغییر از مخاطبان خود در مورد کارایی یا حتی قابل پذیرش بودن برنامه‌های جدید هیچ واکنشی دریافت نمی‌کردند.

همچنین نوع کاربرد پیام نادیده گرفته شده بود؛ پیام‌هایی که تغییر را برای نیازهای خاص و تمایلات بخش‌های مختلف جامعه مدنظر داشتند پذیرفته می‌شدند. نوآوری‌ها در روش‌های متفاوت، توسط مردم مختلف در سرزمین‌های گوناگون پذیرفته یا رد شدند. نابرابری‌ها پدیدار شد: آن دسته از مشتریان (معمولاً توانگر) که فرایند را پذیرفتند، سود بیشتری دریافت کردند، و

سود را زودتر از آن مشتریان (معمولاً فقیر) که فرایند را دیرتر و از روی بی میلی پذیرفتند، به دست آوردند. به خاطر این تفاوت، توانگران در کسب منابع افزوده توانا بودند در حالی که ارزش‌های اجتماعی و اقتصادی آن منابع هنوز نسبتاً پایین بود. توانگران غنی تر شدند و نابرابری‌ها افزایش یافت. منفعت، سود را بارور کرد و شکاف میان داراها و ندارها بیشتر شد.

آن گونه که تانستال Tunstall با ملاحظه آثار شرام یادآوری می‌کند، ایراد دیگر این است که «کتاب شرام بر توسعه اندیشه‌ها برای حرکت به سوی یک سیستم رسانه‌ای مدرن تمام عیار اصرار داشت» و اشاره‌ای به اولویت‌های راه‌اندازی سیستم‌های وسایل ارتباطی پیچیده و نیز سردرگمی‌های احتمالی در تقابل با این سیستم‌ها نکرده بود. بنابراین، «نظریه‌های سیاسی غیر واقعی وجود دارند که می‌گویند رسانه‌ها چیز خیلی خوبی هستند، زیرا نوگرایی را (آن گونه که لرتو نشان داد) شتاب می‌بخشند.» (۱۹۷۷، صص ۲۱۰ - ۲۱۱)

از سوی دیگر در عمل، یک خلاء سیاسی در اندیشه‌های جهان سوم وجود دارد. بیشتر کشورهای جهان سوم تصویری مبهم از آزادی مطبوعات دارند، و بعضی به طور جدی نشان می‌دهند که علاقه‌مند به بحث درباره «نظم نوین اطلاعات و ارتباطات جهانی»، بدون گفت‌وگوی دنیا درباره سیاست‌های داخلی شان هستند. همان‌طور که اِکولی Ekwelie نوشته است، به جای روی آوردن به تریبون‌ها برای «شکوه» از نابرابری اطلاعاتی، هر کشور باید برای حل مشکلات بخش اطلاعات داخلی خودش تلاش کند (۱۹۸۵، ص ۲۹). با توجه به نظر اکولی، الگوی معمول توسعه در آفریقا در نیمه دهه ۱۹۶۰ هیچ تغییری نکرده است، وسایل ارتباطی تغییری نیافته‌اند، بنابراین وسایل ارتباطی یاد شده تا اندازه زیادی به «تبلیغ سیاسی» از دولت می‌پردازند. او به

کنایه، از وسایل ارتباط جمعی شامل رادیو، تلویزیون و مطبوعات به عنوان دارایی آن دولت‌ها نام می‌برد و می‌گوید آنها دستور روشنی برای اولویت دادن به ارتباطات توسعه بخش ندارند.

به منظور بررسی محتوای ایدئولوژیکی سیاست ارتباطی، به ویژه «نقش دولت در تنظیم قواعد سیاسی ملی، وابسته و اصلاح کننده»، چندین کنفرانس توسط یونسکو برگزار شد (یونسکو، ۱۹۷۴، ص ۲۸). نشست کارشناسان بین‌المللی در «بوگوتا» در اوایل دهه

محلّی، مجموعاً در این امر که وسایل ارتباطی را به یک خدمتکار ناشی برای توسعه تبدیل کنند، سهیم بوده‌اند (۱۹۸۵، ص ۲۸). اکولی، پیامدهای اصرار کشورهای جهان سوم را برای حرکت به سوی یک سیستم ارتباطی مدرن تمام عیار بدون در نظر گرفتن سیاست‌های ارتباطی و نیاز به سازگار کردن محتوای وسایل ارتباطی با چارچوب‌ها و گرایش‌های هر کشور، یادآوری می‌کند. فقدان سیاست روشن برای وسایل ارتباط جمعی در کشورهای جهان سوم،

■ به‌تازگی، کارشناسان توسعه برای اندازه‌گیری میزان توسعه، اصطلاحات عملیاتی آن را معرفی کرده‌اند.

■ در رهیافت نیازهای اساسی، ارضای نیازهای اساسی مانند خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش، آب و بهداشت همه شهروندان به منظور جلوگیری از بیماری، سوءتغذیه و تنگدستی - که همراه گرسنگی و بی‌خانمانی است - برای رسیدن به توسعه در اولویت قرار دارد.

۱۹۷۰، سیاست ارتباطی رابه عنوان «ایجاد مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها و هنجارها برای راهنمایی رفتار مؤسسات ارتباطی در یک کشور» تعریف و بر اهمیت پیوند سیاست توسعه ملی با سیاست ارتباطی تأکید می‌کند. «به منظور پیوند مفهوم توسعه با مفهوم تغییر اجتماعی و مشارکت اجتماعی، که به دنبال آن اکثریت وسیعی از جمعیت در این فرایند بنیادی توسط وسایل ارتباط جمعی متشکل خواهند شد. این مذاکرات ضروری بود» (ص ۷). اما به نظر اکولی، سیستم استقرار یافته ارتباطات در جهان سوم توسط کارشناسان خارجی، موانعی دارد:

محرومیت ریشه‌دار، موانع فرهنگی، ناشکیبایی سیاسی، فقدان حرفه‌ای‌گری و مهارت‌ارتباطی، تمایل رسمی برای پنهان‌کاری بیش از حد، تنگدستی و گریز از آزمون روش‌های جدید ارتباطی یا تعدیل ارتباطات قدیمی به سمت شرایط

یک بُعد جدید به موانع تاریخی طرح‌های ارتباطی در برنامه‌های توسعه ملی اضافه می‌کند. این موانع، از نظر هانکوک Hancock (۱۹۸۳) عبارتند از:

الف. قراردادن ارتباطات در جایگاه و مرتبه‌ای پایین. با وجود وعده مبالغه‌آمیز الگوی لرتو و قدرت بیش از اندازه‌ای که او به ارتباطات برای خدمت به توسعه ملی نسبت داد، بیشتر کارگزاران دولتی، اعتقاد زیادی به توانایی وسایل ارتباطی برای تغییر شکل جوامع شان ندارند. در نتیجه، در خیلی جاها ارتباطات به ندرت در طرح‌های توسعه ملی ادغام شده است. معمولاً، وقتی که موانع تکمیل برنامه آشکار می‌شود، کاستی استراتژی‌های ارتباطی توسعه، پیوست برنامه کار تکمیلی می‌شود.

ب. علایق حرفه‌ای خود ارتباط‌گران که کمتر توسعه‌ای هستند. روزنامه نگاران و تولیدکنندگان فیلم در جهان سوم، که در اروپای غربی و آمریکای شمالی آموزش

دیده‌اند، در متن کتاب‌هایشان کمتر درباره توسعه مطلبی مشاهده کرده‌اند.

ج. عموماً، ارتباطات را در زمره فعالیت‌های عام‌المنفعه یا دارای زمینه‌های سودآور می‌دانند. در آغاز، رهبران جهان سوم نقش ارتباطات را در تسریع تغییر نپذیرفتند. آنان انتظار سودهای آشکار از جلگه برنامه‌های وسایل ارتباطی بزرگ (رادیو، تلویزیون، و فیلم) داشتند. متأسفانه، از این جلگه همیشه منافع آشکار قابل اندازه‌گیری به دست نمی‌آید، مثلاً از راه اندازه‌گیری تعداد مردمی که یک نوآوری خاص را به عنوان نتیجه مستقیم اقدام وسایل ارتباطی پذیرفته‌اند. شاید اگر با رهبران جهان سوم درباره قدرت و محدودیت وسایل ارتباط جمعی در تغییر گرایش‌ها و رفتارها زودتر از دهه توسعه (۱۹۶۰) صحبت می‌شد، آنها مسیری عملی‌تر را به سوی ارتباطات و تغییر، در پیش می‌گرفتند.

د. احتیاط سنتی تحقیقات ارتباطاتی که اغلب محرمانه و علمی به نظر می‌رسد. در تحقیق ارتباطات توسعه، به علت نیاز پژوهشگران به انتشار تحقیق شان در مجله‌های معتبر، داده‌های آماری بیش از حد دست کاری می‌شوند. بیشتر نتایج، برای تشخیص مسائلی است که قبلاً در غرب مطالعه شده‌اند و دیگر این‌که داده‌های خود را براساس فنون کمی موجود به کار می‌گیرند. بنابراین مسأله این است که متغیرهای گرفته شده از نظریه‌های غربی، بیشتر اوقات برای ایجاد گونه‌های ناب در فرهنگ‌های غیر غربی نامناسب هستند. با نگاه به گذشته، به نظر می‌رسد خوشبینی کارشناسان پیشین ارتباطات، «طلوعی از خیزش انتظارات» درباره قدرت وسایل ارتباطی برای سرعت بخشیدن به گام‌های تغییر اجتماعی، ایجاد کرد. با توجه مجموع عوامل مطرح شده در بالا، وسایل ارتباط جمعی در رسیدن به معجزاتی که رهبران جهان سوم انتظار آن را داشتند، ناتوان بودند. در نتیجه، اقداماتی برای «خنثی سازی خیزش»

صورت گرفت، هم از سوی رهبران جهان سوم که توقع داشتند متخصصان ارتباطات با توسل به «برخی چیزها» به رویای توسعه بخشی آنان تحقق بخشند و هم از طرف متخصصان ارتباطات که آموزش در غرب ایشان را از ارتباطات توسعه و فعالیت‌های مربوط به حوزه توسعه دور کرده بود.

#### موضوعات انتقادی در توسعه ملی

توسعه، پدیده‌ای چند متغیره است که نظام‌نامه‌های دانشگاهی و افسانه

یک‌سویه بودن توسعه را به چالش می‌طلبد. با وجود این، درس‌هایی تجربی در مورد ضرورت توجه به مردم در برنامه‌ریزی توسعه وجود دارد و مباحث آن شامل «اجرای برنامه و ارزیابی آن»، «تمرکز زدایی» و «مشارکت» است.

#### برنامه ریزی توسعه

«واترستون» Waterston برنامه ریزی را چنین تعریف می‌کند: «کوششی سازمان یافته و آگاهانه که بهترین راه‌های ممکن را برای رسیدن به اهداف معین انتخاب



می‌کند.» برنامه‌ریزی نشان دهنده کاربرد منطقی دانش بشتری در فرایند تصمیم‌گیری است به طوری که پایه‌ای برای فعالیت بشر فراهم شود. هسته مرکزی مفهوم برنامه‌ریزی بر ایجاد وابستگی میان مفاهیم استوار است و با هدف موفقیت بعدی از طریق کارآمدتر کردن استفاده قبلی، پایان می‌یابد. (واترستون، ۱۹۶۹، ص ۸)

بنابراین، برنامه‌ریزی، کاربرد هوش برای تحلیل شرایط موجود و جست‌وجوی استراتژی‌های حل مشکلی خاص در یک شهر کوچک، یک ناحیه یا یک کشور است. در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، توسعه همان قدر که به رشد اقتصادی نیاز دارد، مستلزم تغییر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است.

برنامه‌ریزی توسعه بر رشد، پیشرفت، یا حرکت از یک حالت نامطلوب به سوی وضعیتی مطلوب‌تر تأکید دارد. برنامه‌ریزی توسعه بر دو فرض مربوط به هم مبتنی است: نخست، مشکلات موجود (عدم تدارک لوله کشی، نداشتن برق و زیرساخت اصولی کشاورزی، فقدان سیستم‌های بهداشتی وضع حمل). دوم، این مشکلات و خواسته‌های اجتماعی آنها نمی‌تواند در سازمان‌های موجود و سایر نظام‌ها نادیده گرفته شود. در نتیجه یک طرح نیاز، به فرمول بندی انتخاب استراتژی قابل اجرا در این سازمان‌ها و نظام‌ها دارد. برنامه‌ریزی به تأویل رؤیای توسعه یک جامعه به سوی واقعیت کمک می‌کند.

برای کارآمد بودن طرح‌های توسعه، داشتن اهداف و منظورها ضروری است (فوت، ۱۹۸۵Foote).

اهداف (goals) جملاتی کلی (اغلب مختصر) درباره خواسته‌های کشور است، منظورها (objectives) عباراتی جزئی و کاربردی هستند که وضعیت نهایی برنامه‌های واسط را تعیین می‌کنند.

بسرنامه‌ریزی خوب، با تحلیل مشکلات موجود آغاز می‌شود و آنچه

باید باشد را مشخص می‌کند. انواع داده‌های مورد نیاز برنامه‌ریزی، عمدتاً با توجه به ماهیت طرح بیان می‌شوند، اما همه طرح‌های توسعه به داده‌هایی درباره منابع انسانی و منابع طبیعی نیاز دارند. لذا، همان‌طور که واترستون (۱۹۶۹، ص ۱۷۳) می‌گوید: «برنامه‌ریزی برای افزودن بر محصول کشاورزی، نیازمند آگاهی درباره سرشت خاک‌ها و کاربری موجود و بالقوه زمین است. برای توسعه صنایع معدنی و نفت خام، اطلاعاتی راجع به قلمرو، دامنه و موقعیت منابع

اطلاعات را ذخیره و در مواقعی آن را برای پیشبرد خواسته‌هایشان دستکاری می‌کنند، یا حزب صاحب قدرت، داده‌های خوب را به سختی عبور می‌دهد. گاهی اوقات داده‌ها برای استفاده حکومت‌های ملی درست شده‌اند و طرح‌های توسعه بر اساس این قبیل داده‌ها به کشور مربوط به جای سود زیان می‌رسانند. بنابراین، لازم است به‌اندازه کافی به عواملی که روی برنامه‌ریزی توسعه تاثیر می‌گذارند توجه شود تا کیفیت طرح‌های توسعه و برنامه‌ریزی

- توسعه انسانی می‌گوید اگر چه توسعه را می‌توان با حاصل جمع‌های اقتصادی یا اقدامات مادی تکنولوژیک اندازه گرفت، اما تنها وجه ارزشمند ذاتی در توسعه ملی، توسعه انسانی است.
- در ابتدا، رشد اقتصادی به عنوان هدف اصلی توسعه ملی در نظر گرفته شد.

معدنی ضروری است. برای برنامه‌ریزی آبیاری یا آبرسانی، پروژه‌های قدرت الکتریکی و توسعه حوزه‌های آبریز، دانستن واقعیاتی درباره تدارک و نرخ و نوبت داری جریان‌های آب ضروری است.»

«برنامه‌ریزی» واژه‌ای آشنا برای کشورهای جهان سوم است. کشوری نیست که برنامه‌ریزی دوره‌ای را تجربه نکرده باشد. اما بیشتر کشورها برنامه‌هایی را اتخاذ می‌کنند که یا اجرای آن دشوار است (زیرا برنامه‌ها به ندرت با طرح‌های اجرایی همراه هستند) یا بعد از یک یا دو سال رها می‌شوند (به دلیل کودتای نظامی یا حتی سرنگونی آرام رژیم حاکم). مشکل عمده برنامه‌ریزی توسعه در جهان سوم، نبود داده‌های خوب و معتبر است. حتی در آن کشورهایی هم که کشاورزی مهمترین بخش است، اطلاعات موثق درباره ویژگی‌های خاک و منابع زمینی وجود ندارد. زیرا رهبران جهان سوم

داده‌ها بالا رود.

#### اجرای برنامه Implementation

طرح‌های توسعه، به خودی خود درباره کاری که صورت می‌گیرد و پیشرفتی که حاصل می‌شود، تضمینی نمی‌دهند. در کشورهای جهان سوم، تحقق برنامه اغلب با مزاحمت سیاست‌ها، شکاف‌های قومی و فقر ارتباطی روبه‌روست. به علت بی‌ثباتی سیاسی، غالباً برنامه‌های طراحی شده توسط یک حاکم معزول، چیز خوبی به نظر نمی‌آید و توسط جانشینان‌شان کنار گذاشته می‌شود. قوم‌گرایی نیز اجرای برنامه را بسیار تحت فشار قرار می‌دهد. مانند بسیاری از کشورهای صنعتی شده غرب، ملت‌های جهان سوم از راه تنوع قومی مشخص می‌شوند. به هر حال، برخلاف گذشته، بیشتر رهبران جهان سوم ابتدا به طایفه و سپس به ملت وفادارند. بنابراین اجرای برنامه و سرعت اجرای آن، با توجه به



چندین عامل مربوط به قومیت مشخص شده است: چه طایفه‌ای بیشتر از برنامه سود می‌برد؟ موقعیت مکانی برنامه جدید کجاست و در چه بخشی از کشور است؟ گرداننده برنامه کیست؟ فقر ارتباطات، عدم طرح ریزی استراتژی ارتباطات است. تا سال‌های اخیر، برنامه‌ها در سراسر جهان سوم، بدون یک طرح ارتباطی به منظور راهنمایی اقدامات عوامل مجری و روابطشان با آژانس‌ها یا مؤسسات سهیم در اهداف، اجرا شده است. اکنون شرایط در حال تغییر است.

آژانس‌های مجری، معیار مادی و مالی برای اندازه‌گیری برنامه‌ها پیش‌رو ندارند و برای تهیه گزارش‌های به روز درباره پیشرفت مالی و مادی پروژه‌هایشان اقدامی نمی‌کنند. بنابراین آنها نمی‌توانند اطلاعات صحیح و با معنایی برای جایگاه پروژه‌ها یا برنامه‌هایشان آماده کنند. این مشکلات به علت ناقص یا نارسا بودن گزارش‌های تهیه شده توسط مجریان برنامه، برای طراحان مرکز بدتر شده است. نهایتاً در بسیاری از کشورها فرم‌های مورد استفاده برای گزارش‌گیری پیشرفت

نیاز دارند برآوردی صحیح صورت گرفته است؟ و آیا برنامه مورد نظر را می‌توان در راستای ارضای نیازها گسترش داد؟ ارزیابی، به طراحان برنامه در کشف موانع پیش‌بینی نشده در اجرای برنامه کمک می‌کند و به ایشان اجازه می‌دهد که اقدام مناسب را قبل از آن که دیر شود، انجام دهند.

### تمرکززدایی Decentralization

بررسی‌های انجام شده در چند کشور جهان سوم نشان می‌دهد که گرچه «تمرکززدایی» در بازدهی اداری، به ویژه از نظر اجرای برنامه مؤثر بوده است، اما اثربخشی آن به طور مطلق تأیید نشده است. براساس مطالعات شیما Cheema و راندینلی Rondinelli (۱۹۸۳، ص ۲۹۵) تمرکززدایی در کشورهای مختلف، معنایی متفاوت دارد. مثلاً در هند، سودان و تانزانیا تمرکززدایی به معنی سپردن قدرت تصمیم‌گیری به حکومت‌های محلی است؛ در آرژانتین، برزیل، مکزیک و ونزوئلا منظور از تمرکززدایی، واگذاری برنامه ریزی و وظایف اداری خاص به سازمان‌های نیمه مستقل است. در سایر مناطق جهان سوم، مانند آفریقای شمالی، آسیای جنوب شرقی و جنوب آسیا، حکومت‌ها وظایف خاص توسعه را به دستگاه‌های اداری ناحیه یا استان واگذار می‌کنند و در چند کشور، تمرکززدایی به معنی «بروکراسی‌زدایی» است، یعنی وظایفی که قبلاً توسط حکومت انجام می‌شد، به سازمان‌های اختیاری یا بخش خصوصی واگذار شد.

انگیزه‌های برنامه‌ریزی و مدیریت تمرکززدایی متنوع‌اند. در این میان، عوامل خنثی‌کننده اجرای تمرکززدایی در آفریقای شمالی، سنت‌های فرهنگی - اجتماعی هستند، «سنت تن دادن به قدرت، اکراه از صاحب منصبان سطح پایین که آشکارا با افراد عالی‌رتبه مخالفت می‌کنند... و تأثیر رفتارهای استعماری در

■ بیشتر فرهنگ‌های جهان سوم، داشتن حس مشترک و فعالیت جمعی را تشویق می‌کنند.

■ مقایسه میزان خوشبختی غربی‌ها با غیرغربی‌ها دشوار است، اما در میان غربی‌ها احتمالاً مردم آمریکا بیشتر از سایرین در آرزوی خوشبختی‌اند، که این حداقل خوشبختی است.

■ جامعه غیرمدرن، فاقد یک سیستم مؤثر رسانه‌های جمعی است.

آژانس‌های توسعه فقط به خدمات جانبی محدود نمی‌شوند، بلکه به فرمول‌بندی طرح‌های ارتباطی برای هدایت اقدامات اجرایی نیاز دارند.

### ارزیابی برنامه Evaluation

توسعه فرآیندی پیوسته است. بدون ارزیابی دوره‌ای، انحراف از اهداف پروژه، تنها پس از پیش آمدن خطاها کشف می‌شود. نبود گزارش‌های دقیق و به موقع، غالباً از تلاش برای ارزیابی جلوگیری می‌کند. واترستون (۱۹۶۹، ص ۳۵۶) گلیه می‌کند که در کشورهای جهان سوم «اطلاعات جمع‌آوری شده غالباً نامشخص و ناقص‌اند و آژانس مرکزی برنامه ریزی قادر به تعیین پیشرفت به‌دست آمده نیست. پیشرفت احتمالاً در حد درصد گزارش می‌شود، البته بدون ارائه مقیاس مناسب برای تعیین این‌که آیا پیشرفت به‌دست آمده بهتر، بدتر، یا مساوی با برآوردها است. بسیاری از

دست‌وپاگیر هستند و کارمندان دولتی دون پایه تکمیل این فرم‌ها را دشوار می‌دانند. (حق، ۱۹۶۳) تجربه به ما آموخته است که ارزیابی بیشتر از برآورد تحلیلی ورودی - خروجی برنامه، مطالبی رابه ما می‌فهماند. در حقیقت ارزیابی، شکوفایی در علم، با زبان، روش و استعارات خاص خودش است.

روسی Rossi، فری من Freeman و رایب Right، (۱۹۷۶، ص ۳۲)، چهارگونه ارزیابی را تعیین کرده‌اند: تحقیق درباره برنامه ریزی و اجرای توسعه، بازبینی برنامه، برآورد اثر Impact assessment و تحقیق درباره کارایی پروژه.

ارزیابی برنامه‌های توسعه، به ویژه «تحقیق در باره برنامه ریزی و اجرای توسعه» روشن خواهد کرد که آیا از منابعی (انسانی، مالی و فن آوری) که کارگزاران تغییر برای اجرای برنامه به آن

آفریقای شرقی است» (شیما و راندینلی، ۱۹۸۳، ص ۳۰۸). در آسیا، یک ساخت نابرابر قدرت، «که موقعیت تسلط را به ارباب رعیت می دهد»، تعداد زیادی از فقیران روستایی را از مشارکت در سازمان‌های اختیاری باز می‌دارد. اما در بسیاری از نمونه‌ها، مانع درهم شکننده تمرکززدایی، کمبود منابع است. شیما و راندینلی می‌گویند بیشتر مطالعات نیاز به بررسی عوامل مؤثر بر طرح و اجرای سیاست‌های تمرکززدایی در جهان سوم دارند: تمرکززدایی، سبب ایجاد یک طرح تحقیق غنی و شایان تقدیر را می‌شود که از طریق آن کارشناسان توسعه، تحلیل‌گران سیاسی و مجریان می‌توانند به اصلاح و بهبود اجرای تمرکززدایی در کشورهای در حال توسعه کمک کنند.

#### مشارکت Participation

معانی واژه‌ها پی در پی و از یک نظام discipline به نظام دیگر تغییر می‌کند. تغییرات به چهار طریق صورت می‌گیرد:

۱. عمومیت بخشی generalization؛ وقتی است که معنی مصطلح می‌شود و مفاهیم گسترده‌ای را در بر می‌گیرد.

۲. تخصص‌گری specialization؛ وقتی است که معنی محدود به ارائه کلمه‌ای خاص یا حساس به اختلافات جزئی می‌شود.

۳. ارتقاء elevation؛ وقتی است که یک کلمه باعث بالا رفتن پرستیژ می‌شود.

۴. تنزل degradation؛ وقتی است که تغییر در تشخیص معنی، از حالت خنثی به حالت تحقیر آمیز در می‌آید. (لودویگ Lodwig و بارِت Barret, ۱۹۷۳)

«مشارکت» برای مردم مختلف، دربرگیرنده معانی گوناگونی است. در ارتباطات و حوزه‌های پیوسته به آن، این واژه تقریباً با واژه «گفت‌وگو» talking مترادف است. مثلاً «در گروه‌های یادگیری و مباحثه، ما از آسان‌گیرها facilitators سؤال می‌کنیم تا به مشارکت تشویق شوند (Awa, 1986 P.1).

■ بیشتر کشورهای جهان سوم تصویری مبهم از آزادی مطبوعات دارند، و بعضی به طور جدی نشان می‌دهند که علاقه‌مند به بحث درباره «نظم نوین اطلاعات و ارتباطات جهانی»، بدون گفت‌وگوی دنیا درباره سیاست‌های داخلی شان هستند.

■ به منظور بررسی محتوای ایدئولوژیکی سیاست ارتباطی، به ویژه «نقش دولت در تنظیم قواعد سیاسی ملی، وابسته و اصلاح کننده»، چندین کنفرانس توسط یونسکو برگزار شد.

الف: اقتدارگرا - بهره‌کش  
exploitative - authoritative

ب: اقتدارگرا - خیراندیش  
benevolent - authoritative

ج: مشورتی  
consultative

د: گروه - مشارکتی  
participative-group

دو دسته اول، منعکس کننده فرضیات مربوط به تئوری کلاسیک سازمان هستند که تصمیم‌گیری‌های یک طرفه رهبر را صحیح می‌دانند و مسؤولیت بزرگی را برای هدایت، هماهنگی و ارزیابی عملکرد کارکنان قائل هستند. سیستم‌های اقتدارگرا، با کارمندان نه به عنوان اشخاص، بلکه به عنوان اشیایی که باید به وسیله مدیریت به کار گرفته شوند سروکار دارند. آنان هنگامی پاداش می‌گیرند که خواسته‌های مدیران رادریابند یا بیش از حد معمول کار کنند، و زمانی تنبیه می‌شوند که عملکردشان کمتر از حد معمول باشد. دسته سوم یعنی «مشورتی»، به شکل بسیار گسترده‌ای میان سبک‌های اقتدارگرا و مشارکتی قرار گرفته است. این نوع سبک مدیریتی، ارتباطات رو به بالا و همکاری بین مدیران و کارکنان را تشویق می‌کند، با وجود این «مدیران اطمینان‌انذکی به توانایی کارمندان در تصمیم‌گیری‌های مناسب سازمانی دارند.» (کریس Krepes, ۱۹۸۶، ص ۹۳).

چهارمین سیستم، از تمام کارمندان برای شرکت کردن در جنبه‌های مختلف

در این تعریف، منظور از مشارکت فقط حاضر بودن نیست بلکه منظور دخالت فعال است. بورمن Borman در توصیف ویژگی‌های یک شرکت‌کننده خوب در نشست‌های گروهی (در یک گروه پویا)، تشابه میان معنی «مشارکت» و «گفت‌وگو» را روشن کرده است: «یک مشارکت جو participant با تمام توانایی‌اش برای برنامه‌مطلب تهیه می‌کند. توضیحات او کوتاه و بجاست. او در مطالب خود به درستی به موضوع می‌پردازد و در هر زمان آن را فقط در راستای بحث توسعه می‌دهد.» (۱۹۷۵، ص ۱۰).

بنابراین، گاهی اوقات، این اصطلاح به گونه‌ای خوش تعبیر، برای بالا بردن اهمیت اجتماعی رفتار استفاده شده است. مثلاً لرنر در کتاب «گذر از جامعه سنتی» به رأی‌گیری به عنوان «مشارکت سیاسی» و به تماشای تلویزیون، گوش کردن به رادیو و مطالعه روزنامه و مجله و مانند اینها، به عنوان «مشارکت ارتباطی» اشاره دارد.

در حوزه رفتار سازمانی «مشارکت» مفهومی تقریباً متفاوت دارد. این واژه، فقط برای توصیف نوع خاصی از سبک رهبری، رهیافت مدیریتی، و استراتژی تصمیم‌گیری استفاده می‌شود. لیکرت Likert، که یک مدافع مدیریت مشارکتی است، سیستم‌های مدیریت را از نظر نوع شناسی به چهار دسته طبقه‌بندی می‌کند:

فعالیت سازمانی (هدف‌گذاری، تصمیم‌گیری و اجرا) یاری می‌جوید. این سیستم، اعتماد را بیشتر می‌کند و گروه‌های کار بسیار به هم پیوسته را در سازمان برپا می‌کند. لیکرت عقیده دارد که مدیریت «گروه - مشارکتی» فرآوری را افزایش می‌دهد، زیرا نظر کارمندان را به سوی نیازهای احتمالی سازمان - برای رسیدن به موفقیت - جلب می‌کند و «بنابراین سخت کار می‌کنند تا اهداف سازمانی تحقق یابد». (شاو Shaw، ۱۹۸۱، ص ۲۲۲).

گفته شاو، یک فرضیه اصولی را درباره رفتار سازمانی نمایان می‌کند: هر چه گروه پیوسته تر باشند، فرآوری‌اش بیشتر است. این فرضیه در بررسی‌های آزمایشی و میدانی آزموده شده و عموماً درست بوده است. اما اگر ما گروه‌های در حال کاری را مطالعه کنیم که اهداف آنها توسط عوامل بیرونی - نه اعضای گروه - تعیین شده‌اند، احتمالاً نتایج به دست آمده دوطرفه خواهند بود. به عبارت دیگر، هر جا که عوامل بیرونی اهداف را مشخص می‌کنند، نتیجه آن کاهش تأثیر پیوستگی بر فرآوری است.

پروژه‌های توسعه روستایی نیز همگی به طور مکرر براننده این توصیف‌اند: آنها توسط عوامل بیرونی طرح ریزی شده‌اند، بعضی از آنها داخلی‌اند و توسط شهرهای پایتخت اداره می‌شوند و برخی دیگر بین‌المللی، اما تمامشان توسط مردم محلی به عنوان برنامه‌های دوردست و خارجی دیده شده‌اند.

مشارکت در توسعه روستایی را می‌توان از دو جنبه دید: از نظر «تئوری کلاسیک»، که بر ساختار سازمانی و کنترل تأکید دارد و از دیدگاه «تئوری روابط انسانی در سازمان»، که شخصیت انسانی را جوهر سازمان و انسان را شایسته موضوع مطالعه در روانشناسی می‌بیند. روانشناسی انسان باور Humanistic در مقابله با «شناخت شناسی اثبات‌گرایی رفتاری» و «پسایندانگاری روانکاوی

کلاسیک» پدیدار شد. روانشناسی رفتاری اشاره دارد که «کردار مردم توسط محیط بیرونی تعیین می‌شود». (کریدر Crider، ۱۹۸۳، ص ۲۳).

از سوی دیگر روانکاوی عقیده دارد که رفتار انسان به‌طور غیرارادی و به وسیله انگیزه‌ها و هدایت‌های درونی تنظیم می‌شود. روانشناسی انسان باور، هم تبیین بیرونی رفتار‌گرایی و هم تبیین درونی روانکاوی را رد می‌کند. بر عکس، روانشناسان انسان باور معتقدند شخصیت انسان ذاتاً خوب است و فشارهای اجتماعی و رفتاری‌های اجتماعی را مسؤول ناتوانی بعضی مردم در درک تمام استعدادشان می‌دانند.

مزلو، ۱۹۵۴) یکی از الگوهای است که شخصیت انسان را ترجیحاً چنین معرفی می‌کند: از پذیرش مسئولیت پرهیز می‌کند، جاه‌طلبی نسبتاً کمی دارد، و بیش از هر چیز به امنیت نیاز دارد (کتاب مک گریگور Mc Gregor، ۱۹۶۰، ص ۳۴) همان طور که «کریس» (۱۹۸۶، ص ۹۱) می‌گوید، تئوری‌های روابط انسانی، شخصیت انسان کامل را، در افراد مسئولیت‌پذیری تشخیص می‌دهد که در صورت داشتن فرصت مناسب و تقویت شخصیت «خود - واقعیت»، خواهان مشارکت فعال در امور سازمانی (شامل تصمیم‌گیری و هدف‌گذاری) هستند. روانشناسی انسان باور و مکتب روابط

■ در تحقیقات مربوط به ارتباطات توسعه، به‌علت نیاز پژوهشگران به انتشار تحقیق‌شان در مجله‌های معتبر، داده‌های آماری بیش از حد دست‌کاری می‌شوند.

■ توسعه، پدیده‌ای چند متغیری است که نظام‌نامه‌های دانشگاهی و افسانه‌یک‌سویه بودن توسعه را به چالش می‌طلبد.

■ برای کارآمد بودن طرح‌های توسعه، مشخص بودن هدف‌ها ضروری است.

انسانی، طلایه داران حرکت به سمت تئوری مشارکت در توسعه روستایی هستند. یک تعریف کاربردی سودمند از سوی دیویس Davis ارائه شده‌است (۱۹۷۷، ص ۱۴۰): مشارکت عبارت است از «دخالته فکری و احساسی افراد در موقعیت‌های گروهی که ایشان را به کمک در رسیدن به اهداف گروهی تشویق و مسئولیت را با آنها تقسیم می‌کند». سه ایده مهم از این تعریف برداشت می‌شود: الف: دخالت فکری و احساسی، نه فقط حضور ظاهری؛

ب: انگیزه‌ای برای کمک کردن که نیازمند خلاقیت فکری و قوه ابتکار است؛ ج: پذیرش مسئولیت، که مستلزم

آبراهام مزلو Maslow و کارل راجرز Rogers دو شخصیت برجسته روانشناسی انسان باور، در مورد نیاز روانشناسان به شناخت جایگاه فکری، بر این موارد تأکید می‌کنند: «جوانان به چه علاقه دارند؟»، «مردم چگونه دنیای پیرامون خود را درمی‌یابند؟»، «احساس انسان چگونه است؟»، «چگونه رفتار خودشان را درک می‌کنند؟» و «چگونه همه استعدادهاشان را رشد و گسترش می‌دهند؟» (به نقل از کریدر، ۱۹۸۳، ص ۴۱۲).

الگوی «خود - واقعیت» - Self-actualization که توسط نظریه پردازان روابط انسانی پیشنهاد شده است، (مثلاً

توجه به مشکلات، به عنوان مشکلات مربوط به «ما»، و نه «دیگران» است (کتاب آوا، ۱۹۸۶، صص ۴ - ۵).

این درک فعال از ماهیت مشارکت، دربردارنده اشارات ضمنی مهمی برای موفقیت و تسهیل برنامه های توسعه روستایی است. اگر شرایط زیر در نظر گرفته شود، مشارکت در توسعه روستایی موثر و ممکن خواهد بود:

- موضوع مشارکت با نیازها، خواسته ها و آرزوهای مردم محلی سازگار باشد؛

- مشارکت کنندگان (از نظر دانش، آگاهی و مهارت های حل مشکلات گروه) برای ارائه ایده ها و عقاید و برای رسیدن

محلی در یک شرایط مسالمت آمیز با هم کار کنند.

- شخصیت انسان، خواهان احترام، همفکری و مشاوره است؛ اخیراً یک مؤسسه تحقیقاتی مهم در نیویورک، دانش آموزان خود را به جای استقرار در خوابگاه های مؤسسات مشابه، در خانه های شهری جای داده است، زیرا عقیده دارد زمانی که با دانش آموزان مانند جوانان بالغ و مسؤلیت پذیر رفتار شود، شبیه بزرگسالان رفتار خواهند کرد. نتایج مقدماتی نشان می دهد، دانش آموزان ساکن در خانه های شهری، خیلی مسؤولانه تر از آنانی که در خوابگاه های شلوغ مستقر شده اند رفتار کرده اند.

اولویت های توسعه را برای آژانس های توسعه، تعریف و تعیین می کند که چه موقع و تا چه حدودی با جایگاه های پایین (مشتریان) مشارکت داشته باشند. این بهترین نسخه کوتاه شده مشارکت است. این نسخه، برای همکاری متقابل میان آژانس های توسعه و جوامع روستایی، یک متمم (رابطه «یکی با بالا» و «یکی با پایین») را پذیرفت. این نقص سیستم «گروه مشارکتی» است که ورودی های input (شامل دانش، بینش، انتظارات و آرزوهای) هر دو گروه را در بر دارد.

### نتیجه

توسعه ملی فرآیندی پیچیده است و افسانه یک سویه بودن توسعه که در بعضی از اصطلاحات قبلی در تعریف توسعه مورد استفاده قرار گرفته، به چالش فراخوانده شده است. در ابتدا مدل های توسعه بر رشد اقتصادی تأکید داشتند، اما بعد روشن شد که توسعه ملی فرآیندی جمعی است که نه فقط تغییر اقتصادی، بلکه تغییر شکل اجتماعی، سیاسی، و کشاورزی یک جامعه را نیز در بر می گیرد. در نتیجه، نظریه «کلیت باور» جایگزین تأکید قبلی شد (که معتقد به پیشبرد توسعه با عوامل انحصاری بود). برخلاف الگوی قدیمی «پدرسرور» Paternalistic، الگوی جدیدی در حال ظهور است که بر اهمیت ملاحظات محلی در فرمول بندی سیاست ها و برنامه های توسعه تأکید دارد («هوپ» Hope، ۱۹۸۴، ص ۱۱). امروزه نقش مهم دانش بومی، علاوه بر مشارکت، هم در توسعه روستایی و هم در توسعه ملی مطرح است. □

### منبع:

Njoku E.Awa, "National Development"  
"Gazette, vol 59(4,5), 1997, 423 - 440.

ترجمه: علی اصغر محکی - دانشجوی دکتری علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی

■ در ابتدا مدل های توسعه بر رشد اقتصادی تأکید داشتند، اما بعد روشن شد که توسعه ملی فرآیندی جمعی است که نه فقط تغییر اقتصادی، بلکه تغییر شکل اجتماعی، سیاسی، و کشاورزی یک جامعه را نیز در بر می گیرد.

■ امروز نقش مهم دانش بومی، علاوه بر مشارکت، هم در توسعه روستایی و هم در توسعه ملی مطرح است.

سؤالات بجا درباره روشن بودن هدف و راه رسیدن به هدف توانایی داشته باشند. دیویس (۱۹۷۷، ص ۱۴۳) می گوید که این توقع نابجایی است که برای مشارکت در تصمیم گیری، از سرایدار آزمایشگاه دارویی در مورد تقدم پنج فرمول شیمیایی در خور تحقیق سوال شود. این مثال نشان می دهد که رهبران محلی و مشارکت کنندگان بالقوه در طرح ریزی توسعه روستایی و ارزیابی پروژه، نیازمند آموزش درباره اصل پویایی در گروه و فنون حل مشکل گروهی هستند.

- مشارکت کنندگان بتوانند با زبان یکدیگر صحبت کنند؛

- کارشناسان توسعه و گروه های

پیوستگی بعضی از اصول مکتب روابط انسانی، تئوری سازمان و روانشناسی انسان باور (به خاطر تأکید بر مدیریت مشارکتی در برنامه های توسعه روستایی) نتایج سودمند تر از اصول مربوط به نظریه اقتدارگرا و نظریه پدرانۀ تئوری کلاسیک ایجاد خواهد کرد. اخیراً بیشتر آژانس های توسعه، سیستم مدیریت مشورتی را، که با توجه به همکاری ملایم با زیر دستان و قدری اعتماد و اطمینان منطقی مشخص شده است، مورد استفاده قرار می دهند. روشن است که سیستم مشورتی بهتر از سیستم اقتدارگرا (یا به عبارتی رویکرد «پدر بهتر می داند») است، اما هنوز سیستم اقتدارگرا